

امامت و خلافت

جعفر سبحانی

گیتی ، بدون وجود فرمانروای نافذ القولی که مشکلات سیاسی و اجتماعی و مذهبی به دست او گشوده گردد، امکان پذیر نبود ، لزوم يك چنین رهبری به جامعه خاصی اختصاص ندارد ، بلکه تمام ملل جهان ، به هر سنت و وضعی زندگی نمایند ، و به هر نوع حکومت و نظامی تن در دهند ، در زندگی دستجمعی خود ، از وجود رهبری شایسته ، غنی و بی نیاز نخواهند بود .

از این نظر می بینیم تمام دانشمندان «عقائده وجود امام رادرمیان مسلمانان يك امر ضروری تلقی کرده ، و جزعه بسیار ناچیزی از «خوارج» و ، بعضی از «معتزله» در لزوم وجود پیشوا ، تردید ننموده اند (۱) اگر چه در نحوه تعیین آن که آیا انتصابی است و باید مانند پیامبر از طرف خداوند

از مسائل مهم یا بزرگترین مساله ای که پس از درگذشت پیامبر اسلام ، نظر جامعه اسلامی را به خود جلب نمود ، موضوع پیشوائی مسلمانان و رهبری جامعه اسلامی بود ، برای این موضوع ، دو مطلب زیر را می توان عامل اساسی دانست .

۱ - قرآن مجید اطاعت «اولوالامر» را در کنار اطاعت خدا و پیامبر ذکر نموده ، و پیروی از آنها را بسان پیروی از دستورهای خدا ، و پیامبر ، لازم و ضرور دانسته است . از این نظر باید هر چه زودتر «طبقه» «اولوالامر» شناخته شوند و زمام امور مسلمانان پس از رحلت قائداً عظم ، در اختیار آنان قرار گیرد .

۲ - اداره امور جامعه نسبتاً وسیع مسلمانان آن روز، و همچنین بسط و گسترش آئین اسلام در سائر نقاط

(۱) کشف المراد ط سیدا ص ۲۲۶ : شرح تجرید قوشچی ص ۴۷۲ : نهایتاً الاقدام فی علم الکلام

ص ۴۸۲ چاپ سال ۱۹۳۴

تعیین گردد، و یا اینکه انتخابی است و خود مردم باید انتخاب نمایند؛ دچار اختلاف گردیده‌اند.

خلاصه: دو عامل پیش‌سبب گردید که پس از درگذشت پیامبر اکرم، موضوع پیشوائی مسلمانان (امامت) و جانشینی از رسول خدا (خلافت) در میان جامعه مسلمانان، مطرح گرد و هر گروهی نظری را انتخاب نماید.

ولی دقت در احادیث و روایات و تواریخ اسلامی این مطلب را به ثبوت می‌رساند، که مساله امامت و موضوع جانشینی از رسول خدا اگرچه در میان قشرها و توده‌ها پس از رحلت رسول اکرم مطرح گردید، ولی برای خواص در زمان خود پیامبر مطرح بود و هسته مساله، در اذهان گروهی از مسلمانان:

در عهد رسالت در حال رشد و نمو بود و همواره گروهی در زمان خود پیامبر در باره زمامداری امور مسلمانان پس از درگذشت وی، زمره‌ها و گفتگوها می‌کردند، حتی گروهی مانند «اخنس بن شریق» و فرمانروای «یمامه» از این نظر از گرایش به اسلام خود داری نمودند که، اسلام خود را منوط به این کردند که موضوع خلافت، پس از وفات پیامبر، به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند از گرایش به آئین اسلام سر باز زدند. (۱)

بنابراین نمی‌توان گفت آغاز توجه به این مساله حیاتی، پس از درگذشت پیامبر بود، بلکه باید گفت در زمان حیات پیامبر مسلمانان بلکه دیگران نیز در این موضوع کم‌وبیش فکر می‌کردند، اگر چه توجه وسیع و گسترده به آن پس از رحلت پیامبر

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۱۷۲، تاریخ کامل ج ۲ ص ۸۲۰۶ مشروح سرگذشت آنان را در بحث‌های

آینده می‌خوانید.

صورت پذیرفت.

مسلمانان با دیدگان خود می‌دیدند که هر موقع پیامبر مدینه را به عزم سفر و یا جنگ و دفاعی، ترک می‌گوید جانشینی برای خود تعیین میکند، آیا در این موقع می‌توانند درباره جانشین پیامبر پس از درگذشت او؛ فکر نکنند؟ بلکه تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر؛ حس کنج‌کاوای آنان را بر این تحریک می‌کرد که در مساله وصایت به طور کلی فکر کنند و نظر دهند.

این بیان و تجزیه و تحلیل در تعیین تاریخ طرح این مساله میان مسلمانان، از نقطه نظر کلی است ولی بر اساس دلائل شیعه درباره امامت و وصایت امیرمؤمنان؛ به طور قطع باید گفت که موضوع امامت در زمان خود پیامبر مطرح بوده و بعدها هر نوع گفتگو پیرامون آن؛ به دنبال تعیین رسول خدا بوده است.

این دولفظ (امامت و خلافت) هدف واحدی را تعقیب می‌کنند و تقریباً مفهوم واحدی را می‌رسانند ولی در این میان، دانشمندان عقائد در طرح مسائل مربوط به امور زمامداری پس از رسول خدا، به لفظ «امامت» گرایش خاصی پیدا نموده و مباحث مربوط به این موضوع را تحت عنوان «امامت» مطرح کرده‌اند، در حالی که فرمانروایان اسلامی و تاریخ‌نویسان سیاسی بیشتر روی لفظ «خلافت» تکیه نموده و خود را خلیفه مسلمانان می‌نامیدند.

بیان علت این جدائی و گرایش هر گروهی به یکی از آن دولفظ، فعلاً برای ما مطرح نیست و شاید هم نتوان برای آن وجه روشنی بیان نمود، اگر

چه برخی برای آن ، وجه و یا جوهری ذکر کرده اند (۱)

دو نظریه مهم پیرامون امامت

امام از نظر دانشمندان اهل تسنن يك حاکم عرفی اسلامی است که برای حفظ حقوق مسلمانان ، و اجرای حدود و قوانین اسلام ، و گرد آوری بیت المال ، و تقسیم آن میان کارمندان ، و سربازان و حفظ مرزهای کشور از تجاوز دشمنان ، و امور مشابه آن ، از طرف خود مردم انتخاب می گردد و در میان صفات زیادی که دانشمندان شیعه برای امام لازم می دانند آنان تنها به بصیرت و کاردانی وی نسبت به اداره امور کشور اهمیت داده ، و از علم و دانش به علم مختصری که بتواند دستگاه قضائی منطقه خود را اداره کند ، اکتفاء نموده اند (۲)

بنابراین منصب و امامت از نظر آنان ، يك منصب الهی نیست ، که در متصدی آن معصوم بودن و علم و دانش وسیع ، و اطلاع و آگاهی گسترده از اصول و فروع اسلام ... شرط و لازم باشد ، زیرا هدف از انتخاب امام و خلیفه جز اداره امور کشور ، و اجرای قوانین اسلام ، در میان مردم و حفظ امنیت مملکت ، و طرح نقشه برای گسترش اسلام و امور متشابه آن ، که همگی را امروز رؤسا و زمامداران

جهان انجام می دهند ؛ چیز دیگری نیست .

بنابراین تعجب نخواهید کرد وقتی از قضای «ابوبکر باقلانی» سؤال می شود که هدف از انتخاب امام چیست؟ وی در پاسخ می گوید : مقصود از انتخاب این است که اداره امور لشکری ، و حفظ مرزها ، و بازستاندن حقوق مظلومان از ظالم ؛ و اجرای حدود و احکام الهی ؛ و تقسیم بیت المال میان مسلمانان و رهبری مسائل نظامی را ، به عهده بگیرد ؛ و جامعه را از هر جرم و مرج بازدارد ؛ سپس می گوید : اگر امام اشتباه کرد ، و یا به طور عمد راه غلط پیمود ؛ امت باید او را بر راه راست هدایت کند ؛ و کجی های او را از بین ببرد (۳)

روی این اساس باز تعجب نخواهید کرد که وی امام و خلیفه مسلمانان را چنین توصیف می کند :

پیشوای مسلمانان هرگز به وسیله نافرمانی خدا ؛ غصب اموال مردم ؛ و کشتن نفوس محترم ؛ و تضییع حقوق و تعطیل حدود و احکام الهی ؛ عزل نمی گردد و شورش بر چنین امامی جایز نیست ؛ بلکه باید او را پسند و اندرز داد ؛ تا به راه خدا باز گردد (۴)

بنابراین نظر ؛ خلیفه با حکام و زمامداران امروز جهان ، چندان فرقی ندارد و با انجام هر نوع کاری از مقام و منصب خود برکنار نمی گردد .

(۱) به مقدمه ابن خلدون ؛ ص ۱۳۴ والخلافة وسلطة الامة ص ۱۲ چاپ ۱۳۴۲ مراجعه شود .

(۲) التمهید ص ۱۸۱

(۳) التمهید ص ۱۸۰

(۴) التمهید ص ۱۸۶

روی این اساس «تفتازانی» باصراحت هر چه بیشتر می گوید در امام و عصمت، و برتری از دیگران شرط نیست. و اگر کسی از طرف مردم: برای منصب امامت انتخاب گردید؛ به وسیله فسق و نافرمانی و جاهل و ناآشنائی به اصول و فروع دین؛ از مقام و منصب خود برکنار نمی گردد؛ چیزی که هست هر گاه به امر حرامی دستور داد؛ اطاعت وی واجب نیست (۱)

بسیاری از تعریفهایی که از ناحیه دانشمندان اهل تسنن برای امامت انجام گرفته نشان دهنده نظریه آنان درباره امامت و خلافت است اینک به برخی از معرفیها که در کتابهای حقوق و کلامی آنان وارد شده است اشاره می نمائیم.

۱ - **الخلافة نيابة عن صاحب الشريعة**
فی حفظ الدین و سياسة الدنيا : خلافت يك نوع جانشینی از صاحب شریعت است برای حفظ دین و اداره امور دنیوی مردم (۲)

در این تعریف و مشابه آن: که برای اختصار از نقل آنها خود داری می گردد؛ امام شخصی خواهد بود که از طرف مردم برای حفظ دین و حقوق مسلمانان انتخاب می گردد؛ و جز لیاقت و شایستگی برای حفظ دین و حقوق افراد، شرط دیگری در او معتبر نیست و هر گرامام در این نظریه معلم معصوم است و راهنمای معنوی و مذهبی بشر

(۱) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱ و ۲۷۲

نخواهد بود.

۲ - **الامامة رئاسة عامة في امور الدين**
والدنيا خلافة عن النبي (۳): امامت سرپرستی کلیه امور مربوط به دین و دنیای مسلمانان است به عنوان جانشینی از پیامبر.

این تعریف با تعریف نخست فرق روشنی دارد؛ در معرفی اول سخن فقط از حفاظت و نگهداری دین به میان آمده؛ و امام حافظ دین و منافع دنیوی مردم معرفی شده است؛ دیگر امام نه مبین شریعت است و نه معلم است؛ اوفقاً مراقب و نگهدار دین و دنیا است و يك چنین منصب جز به لیاقت و کاردانی به چیز دیگری نیاز ندارد.

ولی در تعریف دوم امام به عنوان رئیس عمومی و سرپرست کلیه امور دینی و دنیوی مردم شناسانده شده است يك چنین سرپرستی جامع و کامل؛ که امام مرجع عمومی جامعه مسلمانان در امور دینی و دنیوی مردم می باشد جز در سایه علم و عصمت که از شرایط اساسی امامت در نزد شیعه است؛ عملی و ممکن نیست.

و به عبارت دیگر هر گاه مقصود از ریاست دینی و سرپرستی امور مربوط به دین و دنیا؛ همان موضوع حفاظت و حراست و مراقبت دین و منافع مسلمانان باشد؛ در این صورت در امام جز لیاقت و کاردانی چیز دیگری شرط نیست.

(۲) مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۴. و در «الاحكام السلطانية» ص ۱۳۴: «این همین تعریف را

آورده چیزی که هست به جای لفظ «حفظ» کلمه «حراسته» را بکار برده است.

(۳) شرح تجرید علاء الدین قوشچی ص ۴۷۲

وبعلاوه اگر مقصود يك سرپرستی کامل و همه جانبه باشد ، قطعاً يك چنین سرپرستی جامع و همه جانبه ؛ بدون مصونیت از خطا و لغزش ؛ بدون آگاهی کامل از امور دینی ؛ ممکن و عملی نیست ؛ زیرا چگونه می تواند فردی سرپرستی دینی ملتی را بر عهده بگیرد در حالی که ممکن است از او صدها اشتباه و خطا ، در بیان اصول و فروع دین سر بزنند ، چگونه می تواند فردی سرپرست و رئیس مطلق دین مردم گردد ، در صورتی که پاسخ بسیاری از مسائل مورد ابتلاء را نمی داند و دست احتیاج به سوی این و آن دراز می کند .

از این نظر برخی از دانشمندان اهل تسنن تعریف فوق را با نظریه خود موافق ندیدند فوراً برای جبران ، به توضیح آن پرداخته و گفته اند : دائره این سرپرستی محدود به حفظ شریعت و دفاع عملی از زوال آن است و سایر شئون سرپرستی مانند تعلیم احکام و راهنمایی جاهلان و حل گره های علمی مسلمانان مر بوط به امام نیست (۱)

نظریه شیعه

امامت در نظر آنان يك منصب الهی و معنوی است که متصدی آن باید بسان پیامبر از طرف خداوند تعیین گردد ، بالاترین شرط در نظر آنان برای امام علاوه بر مسأله لیاقت و شایستگی موضوع علم و دانش ، وسیع و اطلاعات دقیق ، از کلیه امور ، مر بوط به

① ②

مذهب ، و مسأله « عصمت » و مصونیت از خطا و لغزش می باشد ،

در این نظریه پیامبر پایه گذار دین و مذهب و امام مبین شریعت و به يك معنی که بعدها توضیح خواهیم داد تکمیل کننده شریعت می باشد . مقصود از تکمیل شریعت این نیست که شریعت در زمان پیامبر تکمیل نشده بلکه مقصود بیان قسمتی است که پیامبر بخاطر تدریجی بودن بیان احکام یا بعبارت دیگر آنها را تشریح نکرده و به عهده جانشین خود گذارده است .

پیامبر مورد نزول وحی آسمانی است ، و تمام اصول و فروع شریعت از طریق وحی به او می رسد و هر گز امام طرف وحی نیست ، و بر او وحی نازل نمی شود ، ولی در عین حال برای تکمیل بیان شریعت و پیاده کردن قسمت مهمی از برنامه های پیامبر ، علوم رسالت و نبوت را در اختیار قرار دارد ، و بسان پیامبر از کلیه خطاها و لغزشها مصون می باشد ، تا بتواند اهداف رسالت را در منصب امامت دنبال کند .

بنابراین امام هادی امت و رهبر بزرگ دین و معلم و آموزگار الهی مردم می باشد .

این عصاره نظریه شیعه در باره امامت است اکنون باید دید کدام يك از این دو نظر استوار و پابرجا است .